موضوع: علم حضوری و علم حصولی

علم حضوری انسان به خداوند متعال

در گفتار پیشین دو مطلب بیان شد که نشان می داد در انسان معرفت حضوری نسبت به خداوند وجود دارد. اول اینکه با بررسی حالات روحی و روانی انسان معلوم می شود که هر کسی میل و گرایش به کمال دارد. کمال خواهی و کمال دوستی در نهاد و ضمیر همه هست. این میل نیز هر اندازه آن کمال برتر باشد بیشتر است تا کمال مطلق که محبوبترین امور برای انسان است. این میل و گرایش در انسان همراه با آگاهی است (نه الزاما معرفت حصولی و مفهومی بلکه معرفت شهودی و حضوری). بنابراین میل به کمال مطلق و برین، همراه با معرفت حضوری نسبت به آن کمال مطلق در انسان وجود دارد و آن کمال مطلق همان وجود خدای متعال است.

اینکه در میان انسان ها افرادی می یابیم که ملحد یا شکاک نسبت به وجود خداوند هستند، ناقض مطلب بیان شده نیست زیرا الحاد و شک مربوط به معرفت حصولی است در حالی که بحث ما مربوط به معرفت حضوری است، و ممکن است انسان نسبت به معرفت حضوری خود غافل یا جاهل (به علم حصولی) شود و آن را انکار کند.

دومین بیان مربوط به این اصل فلسفی بود که ما ممکن الوجود و معلول هستیم، و معلول وجودش عین ربط به علت ایجادی خود است. و علت ایجادی ممکن الوجود همان واجب الوجود بالذات است. همان طور که این تعلق سبب حضور ما در پیشگاه علت است و علت به معلول خود علم حضوری دارد، عکس آن نیز وجود دارد یعنی علت نیز نزد معلول خود حاضر است. البته علم علت به معلول، علم احاطی است اما علم معلول به علت علم بالوجه است، یعنی به همان مقداری که وجودش گنجایش دارد به علت خود علم دارد.

راه سوم: تحلیل روانشناسی

در علم روانشناسی وقتی سخن از تمایلات انسان می شود آن ها را به سه دسته تقسیم کرده اند: تمایلات فردی، اجتماعی و عالی.

1. تمایلات فردی را میل خود دوستی نیز می نامند. هر کسی خود را دوست می دارد و بالاتر از هر چیزی قرار می دهد. این میل نخستین چیزی است که بشر به دنبال آن است و تا زمانی که این کشش به تمایلات اجتماعی ضربه نزند، برای بشر مفید و ضروری و باعث رشد است. این تمایلات خود دو گونه است: تمایلات جسمانی و تمایلات روانی. میل های جسمانی مربوط به نیازهای جسمانی انسان مانند نیاز به غذا و استراحت است. ویژگی این تمایلات آن است که با تغییرات و حرکات معین همراه است و ادواری و سیری پذیر است. تمایلات حیوانات در همین تمایلات منحصر می شود. تمایلات روانی مربوط به احتیاجات روانی انسان است که تحت عنوان ارضاء عزت نفس از آنها یاد می شود. اینها جای معینی در بدن ندارند و سیری پذیر هم نیستند. تمایل به تحصیل خوشبختی که در علم اخلاق بیان می شود، استقلال طلبی، کسب قدرت، هیجانات روحی مانند احتیاج به نوازش و مهر و محبت، حس تملک و مانند اینها از این قسم تمایلات به شمار می روند.

2. تمایلات اجتماعی عبارت است از تمایلاتی که انسان به همنوع خود دارد. محبت و دوستی خانوادگی که در دایره افراد محدود یک خانواده شکل پیدا می کند، از این قبیل تمایلات است. تقلید و الگو پذیری نیز یکی دیگر از مظاهر این تمایل است. انسان خصوصا کسانی که آنها را برتر از خود می داند، سر مشق قرار می دهد. این اصل در تربیت نقش بسیار مهمی دارد و قرآن کریم به آن نیز اشاره فرموده است: «و لکم فی رسول الله اسوه حسنه».

3. تمایلات عالی. برای این تمایلات چهار نوع بیان شده است:

الف) حقیقت جویی یا حس راستی. این تمایل از اوایل کودکی در انسان نمایان می شود و آن را معمولا حس کنجکاوی می نامند. این امر گاه برای منفعت جویی و گاه برای خود حقیقت دنبال می شود. حقیقت از آن حیث که حقیقت است مطلوب انسان است و گاه این تمایل آن قدر شدید می شود که فرد حاضر است برای آن هزینه کرده و حتی جان خود را در این راه از دست دهد.

ب) نوع دوم میل زیبایی دوستی است. انسان طبیعتا متمایل به زیبایی ها است و آن را می جوید. از تحلیل آثاری که از کاوش های باستان شناسی به دست آمده است نیز معلوم می شود که این میل در انسان های آن دوران نیز وجود داشته است هر چند این میل در طول تاریخ پرورش یافته است.

ج) سومین نوع این میل، تمایلات اخلاقی مانند خیر خواهی است. انسان طبیعتا در جستجوی خیر و دوری از شر دارد. ارضاء این میل باعث رضایت مندی و عدم آن موجب ندامت می شود و این همان بحث وجدان اخلاقی است. این میل یکی از مهمترین وجود تمایز انسان از دیگر حیوانات است و مظاهر آن را باید نشانه تمدن حقیقی انسان دانست .

اقوام روزگار به اخلاق زنده اند قومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است

د) چهارم نوع تمایل عالی در انسان، حس مذهبی یا حس قدسی است. در ضمیر هر فردی از افراد بشر این حس نسبت به امر مقدس و حقیقت متعالی وجود دارد.[[1]](#footnote-1) نویسنده کتاب «حس مذهبی یا بعد چهارم روح انسانی» در این باره می گوید: هم اکنون جریان فکری وجود دارد که روز به روز تعداد متفکران زیادتری از مکتب های گوناگون را به این مکتب معتقد می سازد که حس دینی یکی از عناصر اولیه ثابت و طبیعی روح انسان است و اصلی ترین قسم آن به هیچ یک از رویدادهای دیگر قابل تبدیل نیست بلکه نحوه ادراک فکری و راه عقلی است که یکی از چشمه های آن از ژرفای روان ناخودآگاه فوران می کند و نسبت به مفاهیم زیبایی، نیکی و راستی، مفهوم دینی یا به تعبیر صحیح تر مفهوم قدسی، مقوله چهارمی است که دارای اصالت و استقلال سه مفهوم دیگر است. همان طور که یکی از مزایای عصر حاضر این است که در عالم طبیعت بعد چهارمی به نام فضا یا زمان کشف شد که از سه بعد فضایی ممتاز و در عین حال جامع آن ها است، همچنین در این عصر به موازات سه مفهوم زیبایی، نیکی و راستی، مقوله چهارم قدسی یا یزدانی که در حقیقت بعد چهارم انسان است کشف شد. در این مقام این نیز بعد چهارم روحی که از سه مقوله دیگر جدا است.[[2]](#footnote-2)

یکی از دانشمندانی که در این زمینه بسیار مطالعه کرده ویلیام جیمز (پدر روانشناسی جدید) (م 1910) است. وی در کتاب «دین و روان»، وجود احساس نسبت به مبدا متعال در انسان را مورد بحث قرار داده و می گوید: «ما قاعده خوبی در روانشناسی داریم و آن این است که هر گاه بخواهیم یک عضوی را بشناسیم، جستجو و مطالعه می کنیم که کار و عمل خصوصی آن عضو کدام است. یعنی آن عضو چه عمل و کاری انجام می دهد که اعضای دیگر آن کار را انجام نمی دهند. مطمئنا این روش در کار ما نیز مفید خواهد بود. خصوصیات آزمایش های مذهبی یعنی آن چیزی که از روی آن می توان آزمایش های مذهبی را از دیگر رویدادهای زندگی جدا ساخت عوامل و خصوصیاتی هستند که جز در آزمایش های مذهبی جای دیگر آنها را نمی توان یافت و البته یک چنین خصوصیاتی را می توانیم در آزمایش های مذهبی، حالات های شدید آن را بررسی کرده و تحت مطالعه قرار دهیم».[[3]](#footnote-3)

در جای دیگر می گوید: «مایه اولیه مفهومات مذهبی از اعتقادات قلبی سرچشمه می گیرد و سپس استدلال تعقلی آن مفاهیم را تحت نظم و فرمول در می آورد. آنچه در این ساختمان استحکام می دهد از اعماق قلب بیرون می آید و آنچه سر و صورت به آن می بخشد کار مهندس عقل و منطق است. فطرت و قلب جلو می رود و عقل به دنبال او همراهی می کند. فراموش نکنید که من هیچ گاه نمی گویم در قلمرو مذهب، قلب و باطن بایستی پیش رو باشند، آنچه می خواهم بگویم این است که عملا این گونه است نه آنکه باید و بهتر است که اینگونه باشد»[[4]](#footnote-4). «من به خوبی می پذیرم که سرچشمه زندگی مذهبی دل است و قبول دارم که فرمول ها و دستورالعمل های فلسفی خداشناسی مانند مطالب ترجمه شده ای است که اصل آن به زبان دیگری است. به نظر من هرگاه ضمیر آگاه خود را دنبال کنیم به ماوراء این جهان محسوس و عقلانی که بعد دیگری از هستی ما است می رسد نام آن را هر چه می خواهید بگذارید. این عالم غیب اسرار آمیز که مورد بحث ما است یک عالم خیالی و وهمی نیست زیرا چنان که می بینیم در این دنیای محسوس اثر و عمل دارد. وقتی ما به آن عالم ارتباط پیدا می کنیم ما را دگر گون می کند، ما آدم نوی می شویم چنان که روح نوی در روح ما دمیده باشد؛ اعمال و رفتار ما کاملا عوض می شود، پس چه دلیل بعضی از فلاسفه این عالم را عالم غیر واقعی و غیر حقیقی می دانند؟ آیا یک امر غیر حقیقی و غیر واقعی می تواند در عالم واقعی و حقیقی موثر باشد. من در اینجا فقط اعتقادات قلبی و فطری نوع بشر را معرفی می کنم و آن این است که خداوند وجود دارد چرا که او در زندگی ما اثر حقیقی و واقعی دارد».[[5]](#footnote-5)

خلاصه اینکه از کاوش های روانشناسی بدست می آید که انسان در اعماق روح و روان خویش یک نوع تمایل نسبت به حقیقت متعالی دارد و این تمایل همراه با معرفتی است که در قلب خویش آن را می یابد. انشاءالله راه دیگر این مساله که شواهد نقلی است در گفتار بعدی بیان می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. مبانی فلسفه، دکتر علی سیاسی، ص 116- 126 [↑](#footnote-ref-1)
2. حس مذهبی یا بعد چهارم روح انسانی، ص 16 - 32 [↑](#footnote-ref-2)
3. دین و روان، ویلیام جیمز، ص 23 [↑](#footnote-ref-3)
4. دین و روان، ویلیام جیمز، ص 57 [↑](#footnote-ref-4)
5. دین و روان، ویلیام جیمز، ص 200- 201 [↑](#footnote-ref-5)